

شکل‌های زندگی: ایبسن و خانه عروسک

حیات کنشگر

نادر شهریوری (مدقی)



را به حساب نمی‌آورد: «هلمر: حالا تو دیگه سعادت و خوشبختی من را به باد دادی، آینده من را تار یک کردی... حالا اختیار من در دست این مرد فاسده، هر کاری دلش بخواد با من می‌کنه، هر خواش و تمنایی می‌تونه از من داشته باشه هر دستوری که بخواد می‌تونه به من بده و من جرات ردکردنش را ندارم و به خاطر کاری که یه زن بی‌فکر انجام داده باید در بدبختی و فلاکت به سر بیرم.»^۲

معمولا کروگستاد را چهره خبیث داستان «خانه عروسک» می‌دانند و خوانندگان داستان و تماشاگران نمایش بر روح شیطانی‌اش لعنت می‌فرستند، اما شاید خباثت از آن ساختارهای متصلبی است که انسان‌ها را به تلاش برای «حفظ ظاهر»، به «حفظ موقعیت»، به «من» و در یک کلام به محدودشدن در مرزهایی معین می‌کشاند، هنگامی که همه‌چیز به خودخواهی فروکاسته شود، خودخواهی دیگر قدر عشق را در نمی‌یابد، در حالی‌که عشق بنا به ماهیت خود همواره از مرزها عبور می‌کند. بنابراین توروالد که می‌خواهد همه‌چیز را در چارچوب و در مرزها محدود کند اهمیت فداکاری‌های نورا را درک نمی‌کند. با این حال رئالیسم ایبسنی همچون زندگی غیرقابل پیش‌بینی است. به‌رغم «حکومت نظامی» زود هنگامی که توروالد هلمر در خانه برقرار می‌کند کروگستاد تهدیدش را عملی نمی‌کند. او بنا به توصیه خانم لینده که از قبل عاشقش بوده سند مجعول را همراه با نامه خودخوانانه به خانه نورا – به جعبه نامه‌های هلمر- پس می‌فرستد تا آنها را از تغییر تصمیم خود آگاه سازد.

با تغییر تصمیم کروگستاد لحن‌ها نیز تغییر می‌کند، هلمر به محض خواندن نامه کروگستاد تمامی خشمش به خوشحالی بدل می‌شود. او می‌خواهد از در دوستی وارد نشود و نورا نیز لحن خود را تغییر می‌دهد؛ اما تغییر لحن نورا با تغییر لحن همسرش تفاوتی اساسی دارد. هلمر می‌خواهد با تغییراتی جزئی همان روند پیشین را پی بگیرد در حالی که نورا می‌خواهد صورت‌مسئله را تغییر دهد و ساختار زندگی‌اش را تغییر دهد. اتفاق مهمی در زندگی نورا رخ داده و نورا دیگر نورای سابق نیست. او از معشوق خویش که تا بدان حد به او عشق می‌ورزید ناامید شده است. باین‌حال اگرچه نورا ناامید شده اما تسلیم وضع موجود نمی‌شود: «نورا: من همین الان از اینجا می‌رم، مطمئن‌ام که کریستین امشب منو

نامه‌ها و شعرهای بورخس

یکی از شخصیت‌های بزرگی است که از زبان خویش (اسپانیایی) نیز با فراتر نهاده است.» بعد از این مقاله، نامه‌ها آغاز می‌شوند؛ نخست نامه‌های بورخس به موریس آبرامویچ و بعد از آن نامه‌هایش به خاکوبو سورا. در یکی از نامه‌های بورخس به آبرامویچ می‌خوانیم: «... به من خواهی گفت که دادائیس‌تا همیشه حاشیه‌ای وسیع‌تر برای در امان ماندن از اتفاقات پیش‌بینی‌نشده‌ی زندگی واقعی، در نظر می‌گیرند. پس در این صورت، اگر دریافت ما از زندگی واقعی، واقعیت ملموس باشد، این گفته، گفته‌ی درستی است. اما واقعیت غیرملموس یک انگار، یک رویا و حتا یک نظریه، کمتر از واقعیت نیست. و این واقعیت درونی، دقیقاً همان چیزی است که باید در پی‌اش باشیم. برهان اقلیدس کمتر از واقعیت یک شیر آب نیست. حتا می‌توانیم تصدیق کنیم که چیزهای حقیقی، آن چیزهایی که انسان‌ها به خاطر آنها حاضر به کشتار یکدیگر هستند، چیزهایی هستند که به‌طور فطری حقیقی‌اند...».



در حضور شعر و فلسفه

کتاب دیگری نیز این روزها از خورخه لوئیس بورخس در نشر مشکى منتشر شده است. «بهشت‌های گمشده» عنوان این اثر است که با ترجمه حسن تهرانی و ویرایش م.آراد به چاپ رسیده است. «بهشت‌های گمشده» گزیده‌ای از شعرهای بورخس است و گفت‌وگویی نیز با او در ابتدای کتاب ترجمه شده است.
راضیه صاحبی این گفت‌وگو را از زبان انگلیسی به فارسی برگردانده است. در این گفت‌وگو بورخس درباره موضوعاتی مثل فلسفه و ادبیات، خاصه شعر، صحبت کرده است. او در جایی از این گفت‌وگو دراین‌باره گفته: «چندی پیش گفته بودم که فلسفه شاخه جذابی از مطالعات است. در آن گفته هیچ منظوری بر علیه فلسفه نداشتم، برعکس این‌گونه می‌توان گفت که مانند شعر است با حفظ جای‌گاهی متمایز، و فلسفه استحقاق جای‌گاهی ویژه در زیبایی‌شناسی دارد. اگر به الهیات و فلسفه به‌عنوان

روزی ایبسن به رنیش سوزانا می‌گوید: «بالاخره نورا را دیدم، آمد طرف من و دستش را گذاشت روی شانه‌ام، سوزانا همان‌طور که از یک زن انتظار می‌رود پرسید: چه لباسی تنش بود؟ ایبسن خیلی جدی جواب داد: یک پیرهن پشمی آبی‌رنگ.»^۱

نورا شخصیت اصلی نمایش «خانه عروسک» نوشته ایبسن است، هنریک ایبسن آن را به عنوان تراژدی عصر جدید در سال ۱۸۷۸ به تحریر درمی‌آورد و سپس در سال ۱۸۷۹ با نام «خانه عروسک» آن را منتشر می‌کند. موضوع در آغاز بیانگر خوشبختی کامل خانواده‌ای به نام هلمر است، چیزی که مردم در اصطلاح مرسوم به آن خانواده‌ای سعادتمند و کامل لقب می‌دهند. در کانون این خوشبختی کامل نورا قرار دارد، زنی فداکار که همه چیزش حکایت از کاردانی و مهر به فرزندان، دوستان و خدمتکار قدیمی‌اش دارد و همین‌طور حکایت از عشقی عمیق به شوهرش توروالد، عشقی که مانند هر عشق واقعی توان گذشتن از خود را دارد. توروالد بیمار می‌شود، پزشکان به او توصیه می‌کنند برای بازیافتن سلامتی‌اش یک سالی به جنوب ایتالیا برود، در آنجا استراحت کند تا شفا پیدا کند. توروالد توان مالی برای رفتن ندارد اما نورا پیکیر ماجرا می‌شود، علاقه به همسرش باعث می‌شود موضوع را جدی بگیرد، بنابراین در صدد تهیه پول برمی‌آید، او بدون اطلاع همسرش دست به دامن نزول‌خواری به نام کروگستاد می‌شود، نورا برای تضمین پرداخت پول امضای پدرش را می‌کند. کروگستاد که آدم دون‌پایه‌ای است اگرچه پول لازم را برای نورا فراهم می‌کند اما در خواستی از او دارد، او از نورا می‌خواهد واسطه میان او و شوهرش توروالد بشود تا در شغلش به عنوان کارمند جز، ابقاء شود تا راه را برای پیشرفتش باز شود؛ در خواستی که اصلا بلندپروازانه نیست به‌خصوص آنکه توروالد هلمر به ریاست بانک برگزیده شده، بانکی که کروگستاد کارمند دون‌پایه آن است. نورا که تمام حیثیت همسرش را در گروی تصمیم او برای ابقای کروگستاد در شغلش تلقی می‌کند، چون در صورت افشای جعل سند به وسیله کروگستاد «اعتبار» همسرش به عنوان رئیس بانک مخدوش می‌شود، بی‌آنکه راز خود را آشکار کند چندین‌بار ابقای کروگستاد را به همسرش می‌گوید و حتی پافشاری می‌کند:

«نورا: خب چرا که نه توروالد؟

هلمر: شنیدم‌ام تو کار ششم حسابی وارده. اولای جوونی با هم رفیق بودیم... راستشو بخوای بدونی اون روزا به هم «تو» می‌گفتیم اما این مرتیکه آن‌قدر پرت‌ه که هنوزم دست‌وردار نیست. اونم جلوی همه! خیال می‌کنه خششه با من خودمونی باشه؛ دم به ساعت هی صداشو بلند می‌کند: توروالد فلان، توروالد بسیار. راس راسی کفرمو درآورده تو بانک این وضع هیچ‌چوری نمی‌تونم تحمل کنم».^۲

کنش عشق در نورا بی‌پایان است. او که سند جعل کرده در آغاز هیچ نگرانی ندارد چون گمان می‌برد حتی اگر تقلبش آشکار هم شود همسرش به حمایت از او برمی‌آید اما ماجرا سیر دیگری پیدا می‌کند. هلمر آن‌قدر غرق در خود و موفقیت خود است که به چیز دیگری توجهی ندارد. او حتی کروگستاد را به خاطر خودخواهی‌اش از کار برکنار می‌کند تا دیگر در محیط کار به او «تو» نکويد. کروگستاد که می‌خواهد موقعیتش اعاده شود سند «جعل امضا» نورا را که شدیداً به موقعیت هلمر آسیب می‌رساند در جعبه نامه‌های هلمر می‌اندازد تا او را دچار موقعیت متزلزلش کند. هلمر متزلزل می‌شود اما نورا در ته قلبش گمان می‌برد که در هر حال توروالد از او پشتیبانی می‌کند و عشقش پاسخی در خور می‌یابد. نورا تا مادامی که عاشق است تنها یک شخص، یک نگاه و یک صدا به گوشش می‌رسد و آن توروالد است اما تراژیک بودن مسئله آن است که فداکاری‌های نورا نه‌تنها پاسخی در خور نمی‌یابد که سرزنش می‌شود، توروالد به محض خبردارشدن از وام و جعل امضا به جای رفتاری آرمانی که نورا انتظارش را دارد نه‌تنها از نورا پشتیبانی نمی‌کند که او را تحقیر می‌کند. او تمامی اختیارات نورا را لغو می‌کند و تنها به او اجازه می‌دهد که در خانه‌اش بماند. خودخواهی توروالد بی‌حساب است و تنها کافی است به حرف‌هایی که هلمر بعد از فاش‌شدن سند مجعول به همسرش می‌زند توجه کنیم تا دریابیم که «من خودخوانانه» در کلام هلمر تا چه حد پرتنگ است. تنها در دو، سه جمله نزدیک به ده بار از کلمه «من»، «خوشبختی من»، «موقعیت من» استفاده می‌کند. واقعیت آن است که او جز خود، دیگری

نامه‌های بورخس

«نامه‌های پرتب‌وتاب»، کتابی است شامل ۷۱ نامه از خورخه لوئیس بورخس که نخستین‌بار ده سال پس از مرگ او منتشر شده و اکنون ترجمه فارسی آنها توسط نجمه شبیری از طرف نشر مشکى منتشر شده است. بورخس این نامه‌ها را در دوران جوانی به دو دوست نزدیک خود، خاکوبوسورا و موریس آبرامویچ نوشته است. نامه‌ها اما پس از مرگ نویسنده کشف و منتشر می‌شوند. در بخشی از پیشگفتار مترجم بر ترجمه فارسی کتاب، درباره این نامه‌ها آمده است: «در کتاب حاضر ۷۱ نامه گرد آمده است که ۴۶ نامه خطاب به سورا و ۲۵ نامه‌ی دیگر خطاب به آبرامویچ است. نامه‌های خطاب به سورا نزد دخترش، بیلا، نگه‌داری می‌شده که همسر بورخس، مارا کوداما، در سال ۱۹۹۶ آنها را کشف می‌کند و خبر این کشف را در سفری به اسپانیا به هانس ماینکه – که در آن زمان هنوز ریاست انجمن کتاب‌خوانان را در بارسلون بر عهده داشته – می‌دهد. او نامه‌های همسرش به آبرامویچ را نیز از طریق مؤسسه‌ی ادواردو اف.کستانتینی به دست می‌آورد و این گنجینه‌ی گرانبها را در سال ۱۹۹۷ به هانس ماینکه می‌سپارد تا در جشن یکصدمین سالگرد تولد بورخس منتشر کند. به این ترتیب، این مجموعه نامه، برای اولین‌بار در سال ۱۹۹۹ در انتشارات کالکسیا کوئنترب به چاپ رسید.» مترجم، ضمن پیشگفتاری که بخشی از آن آمد، یادداشتی هم با عنوان «زمینه‌های نوگرایی در ادبیات اسپانیایی» در سرآغاز ترجمه فارسی نامه‌های بورخس آورده است و پس از این یادداشت، یادداشت هانس ماینکه، ناشر آلمانی کتاب، آمده است و بعد از آن مقاله‌ای مفصل از خواکین مارکو درباره نامه‌ها. خواکین مارکو در این مقاله ضمن مرور نامه‌های بورخس، شکل‌گیری شخصیت ادبی او را از خلال این نامه‌ها موردتحلیل قرار داده است. در سطرهای پایانی این مقاله، می‌خوانیم: «بورخس بی‌وقفه در پی جستن ریشه‌هایی است که در پایان در جهان شمولی نهفته‌اند. اما از طریق این مکانبات در می‌یابیم که او، جوان بی‌باک، حساس، اهل مطالعه و تکران وظایف ادبی، حال دیگر برخی از موضوعاتش را آغاز کرده است: فراگیری سریع را به فرجام رسانده، شکل گرفته است و در زندگی و شر جوانان اسپانیایی شرکت جسته است، نه‌تنها آثار نویسندگان کلاسیک را خوانده است، بلکه آثار هم‌عصران خویش را نیز مطالعه کرده است. او دارای جایگاه ویژه در ادبیات جهانی به مثابه‌ی

ادبیات

عطف کتاب

شیوه‌های آکادمیک تحلیل فیلم

«راهنمای نگارش تحلیل فیلم» عنوان کتابی است از تیموتی کوریگان که به‌تازگی با ترجمه مزدا مرادعباسی در نشر مرکز منتشر شده است. نویسنده این‌کتاب استاد رشته مطالعات سینمایی در دانشگاه پنسیلوانیا و سردبیر ژورنال «اقتباس» در دانشگاه آکسفورد است و فعالیت‌هایش در حوزه مطالعات سینمایی، عمدتاً متمرکز بر سینمای معاصر بین‌الملل و سینمای مدرن آمریکا است. او در کتاب «راهنمای نگارش تحلیل فیلم»، بر این نکته تأکید کرده که چگونه‌اندیشیدن درباره فیلم با نحوه نوشتن درباره آن ارتباطی نتنگاتنگ دارد.

اگرچه مخاطبان اصلی این کتاب دانشجویان سینما هستند اما کتاب می‌تواند برای تحلیلگران و علاقه‌مندان سینما هم خواندنی باشد. چراکه تدوین کتاب به صورتی است که باعث شناخت اصول و شیوه‌های آکادمیک برخورد با فیلم و نیز درک زوایا و لایه‌های مختلف فیلم می‌شود. براین‌اساس کتاب سه هدف عمده را مدنظر قرار داده که به گف خود نویسنده عبارتند از: صرفه‌جویی در زمان مدرسان سینما که بیشتر وقت خود را به معرفی پیچیدگی‌های هنر و صنعت سینما اختصاص می‌دهند و برای پرداختن به مشکلات نگارشی دانشجویان فرصتی ندارند؛ کاستن از دل‌نگرانی‌های دانشجویان درباره نگارش یا تبیین و شرح مطالبی که بسیاری از مدرسان فرض می‌کنند دانشجویان می‌دانند؛ و نهایتاً کمک به ایجاد ارتباط صحیح و روشن میان مدرسان و دانشجویان. نویسنده در بخشی از پیشگفتار کتاب درباره نوشتن مقالات سینمایی آورده: «نگارش مقالات درباره سینما یکی از دشوارترین روش‌ها برای واکنش نسبت به فیلم‌هاست. به نظر من، مدرس سینما برای متجلی‌ساختن قدرت ادراک، خلاقیت و دقت در تفکر دانشجو باید راهنمای او در رسیده» و درستش هم همین‌طور است.

نورا می‌رود و در را پشت سرش محکم به روی هلمر می‌کوبد. تا قبل از به‌هم‌گوفتنی در به وسیله نورا، هلمر امیدوار است و تسلیم، اما طنین بسته‌شدن در سنگینی که از پایین به گوش می‌رسد آن تمه امید هلمر را بر باد می‌دهد. گفته می‌شود «به‌هم‌گوفتن در» خیلی زود در تمامی تئاترهای جهان طنین انداخت.

❖ کی ریگور لحظه تصمیم‌گیری را لحظه دیوانگی نام می‌دهد، منظور وی از دیوانگی یعنی عبور از چارچوب‌های فرم.

پی‌نوشت‌ها:

- ↑ (۲۰۱۸) «عروسک‌خانه»، هنریک ایبسن، منوچهر انور
- ↑ (۵۴۰۳) «خانه عروسک» هنریک ایبسن، بهاره آقاقلی‌زاده
- ↑ (۶) «ایبسن»، گری، ملکی
- ↑ (۷) «هدا گابлер»، هنریک ایبسن، مینو مشیری

گونه‌ای از ادبیات بسیار جذاب نگاه کنید، خواهید دید که بسیار جاه‌طلب‌تر و فزون‌خواتر از شعر و شاعری هستند. چه نمونه‌ای در شعر و شاعری قابل قیاس با پدیده‌ای حیرت‌آور و شگفت‌انگیز مانند خدای اسپینوزا می‌توان یافت، وجودی بی‌کران، نتیجه ویژگی‌ای بی‌نهایت. هر فلسفه‌ای قواینبی خاص در دنیایی جدید به وجود می‌آورد و این روش‌ها ممکن است جذاب باشند یا نباشند، اما این موضوع مهم نیست. من به دنیای شعر و هم‌چنین افسانه وارد شدم، از این‌رو نویسنده رمان نیستم. در زندگی‌ام تعداد بسیار اندکی رمان خوانده‌ام. برای من تیش‌روت‌رین رمان نویس جوزف کتراد است.» بورخس در این گفت‌وگو درباره موضوعات دیگری مثل نویسندگان و ادبیات آمریکایی لاتین، مصالح نویسنده و شاعر برای نوشتن و… صحبت کرده است. آنچه در پی می‌آید شعر است با عنوان «مرد سوم» از این کتاب: «اشارت دارم در این شعر/ (در این لحظه می‌پذیرم این تعبیر را/ به مرد سوم که گذشت با من از گرگ و میشی/ رازگون چون گذار ارسطو از نگاه/ شنبه پای بیرون گذاشتم/ شب انبوه از مردمان را/ بی‌گمان مرد سومی در میانه بود/ همان‌که چهارمین را و نخستین را/، به یاد ندارم که به یک‌دیگر نگاه کردیم یا نه؟/ او به «پاراگونه» می‌رفت، من به «کوردوبا»/ شاید این شعر را او پدید آورده باشد،/ هرگز نام‌اش را نخوانم دانست.(با این‌همه)/ می‌دانم طعمی است که او را خوش‌تر می‌آید./ می‌دانم که زمانی دراز در ماه نگرسته است./ ای سبا که من چشم از جهان فروسته باشم/ و آن‌چه را که اکنون می‌نویسم، بخواند/ و نداند که به او اشارت دارم./ در آینده‌ای ناشناخته/ می‌توانیم دشمنانی باشیم و یک‌دیگر را حرمت بگذاریم./ و یا دوستانی؛ و دوست بدرایم./ من دست به کاری جبران‌ناپذیر زده‌ام./ پیوندی را استوار کرده‌ام./ در این دنیای روزمره/ که بارها در کتاب هزار و یک‌شب/ جلوه کرده است/ حتی یک عمل کوچک نیست/ که خطر جادویی شدن را در پی نداشته باشد/ حتی یک حادثه نیست که نتواند نخستین باشد/ در زنجیره‌ی حادثات بی‌پایان./ در اندیشه‌ام که سایه‌ها در هر نیزند/ این ابیات بی‌هوده را.»

بهشت‌های گمشده
<i>بهشت‌های گمشده</i>
خورخه لوئیس بورخس
<i>بهشت‌های گمشده</i>
خورخه لوئیس بورخس
<i>بهشت‌های گمشده</i>

بهشت‌های گمشده

خورخه لوئیس بورخس
ترجمه حسن تهرانی
نشر مشکى

مرور

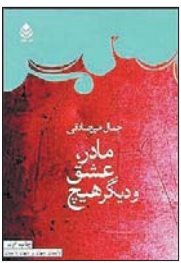
داستان و نمایش نامه

۳ داستان از آلیس مانرو



«عشق جایش تنگ است»، سه داستان از آلیس مانرو، نویسنده کانادایی برنده نوبل ادبیات است که با ترجمه نجمه رضضانی از طرف نشر قطره به چاپ رسیده است. داستان‌های این مجموعه چنانکه در مقدمه ترجمه فارسی کتاب آمده، از کتاب بهترین داستان‌های من، که در اصل شامل هفده داستان آلیس مانرو است، انتخاب شده‌اند. کتابی که در واقع گلچینی است از آثار آلیس مانرو. در مقدمه ترجمه فارسی کتاب توضیح داده شده که عنوانی که برای این کتاب انتخاب شده برگرفته از شعر «عشق…» از زنده‌یاد حسین منزوی است. «نفرت، دوستی، معاشقه، مهرورزی، ازدواج»، «دورافتاده» و «منزل‌گاهی در برهوت» سه داستانی است که در مجموعه «عشق جایش تنگ است» آمده‌اند. آن‌چه در پی می‌آید سطرهایی است از داستان «دورافتاده» از این مجموعه: «پس از آن سانحه، موج شدید گرما همه جا را فراگرفت. صمرهای طولانی و گرم‌ای مطبوع طول روز برای همه عجیب و جذاب بودند، گویا هیچ شباهتی به خداحافظی هر سالشان با زمستان نداشت. سیلاب‌ها به شکل معجزه‌آسایی کم و کمتر شدند و در دل باتلا‌ها قفرو رفتند. برگ‌های جوان بر سر شاخه‌هایی که به قرمزی می‌زدند جوانه زدند و بسوی جوی‌های روستایی تا شهر کشیده شد و با عطر گل‌های یاس درهم آمیخت. در چنین صمرهای دلپذیری، آرتور به جای بیرون‌رفتن، فقط در خیال کتابخانه بود و اغلب به خود می‌آمد و می‌دید درست در همان نقطه‌ای که روز اول انتخاب کرده بود نشسته. نیم ساعت و یا یک ساعت می‌نشست. گاهی به لندن ایلوسترتند نیوز، نشنال جئوگرافیک، ستردی نایت و یا کولیرز نگاهی می‌انداخت. همه این مجلات به در خانه‌اش هم می‌رسیدند و می‌توانست همان‌جا در گوشه‌ای بنشیند و چمن‌های حصاربندی‌شده را که اگنوی پیر همیشه مرتب نگه می‌داشت ببیند و هم‌چنین باغچه‌های گل که حالا پر از لاله‌هایی درخشان با رنگ‌های مختلف و یا مخلوطی از چند رنگ بودند. گویا منظره خیابان اصلی را ترجیح می‌داد، جایی که گه‌گاه یک فورد نو با سرعت و جلاکای عبور می‌کرد و یا ماشین مدل پایینی تلق‌تلق‌کان متفاوت نشان می‌داد- همان‌طور که مردم می‌گفتند، هر چهار زمان اشتباه بودند- هم‌چنین رشدن و پرسه زدن مردم در پیاده‌روها را. مردمی که با آپ‌سردکن لکناژ می‌رفتند تا از آن آب بیابند، در حالی‌که از چند ماه قبل اصال روشن نشده بود. این‌طور نبود که احساس کند به روابط اجتماعی نیاز دارد. آنجا نمی‌رفت که با کسی هم‌کلام بشود، هر چند اگر کسی را به نام می‌شناخت سلام‌علیکی می‌کرد ولی اکثرشان برایش غریبه بودند. شاید هم چند کلامی با کتابدار رد و بدل می‌کرد البته اغلب فقط «عصر بخیر» زمان ورود و «شب بخیر» زمان خروجش بود. از کسی چیزی نمی‌خواست. حضورش را در آنجا خوش‌مشربی و قوت قلب و بیش از این دو عادی و طبیعی می‌دانست…»

رمانی‌کردن داستان کوتاه



است. این تردید زمانی حل می‌شود که کتاب را ورق بزنیم و برسیم به یادداشت سرآغاز آن؛ یادداشتی که میرصادقی در آن چستی این اثر را توضیح داده است. میرصادقی در آغاز این یادداشت می‌نویسد: «در مقاله‌ای از نویسنده‌ای آمریکایی می‌خواندم که اخیراً در آمریکا رایج شده‌است که داستان‌های کوتاه را به هم ببوندند و به هم متصل کنند و به صورت رمان درآورند و نام این ساختار ترکیبی را رمانی‌کردن داستان کوتاه گذاشته‌اند.» میرصادقی آن‌گاه با اشاره‌ای به پیشینه این شیوه از داستان‌نویسی در ادبیات غرب و اینکه چرا نویسندگان امروزی از این شیوه استفاده می‌کنند، درباره کتاب اخیر خودش، «مادر، عشق و دیگر هیچ» می‌نویسد: «اولین بار در ایران، من با نوشتن رمان داستان کوتاه «زندگی را به آواز بخوان» این ساختار ترکیبی را ارانه داده‌ام و رمان داستان کوتاه «مادر، عشق و دیگر هیچ» نیز دربر گیرنده ویژگی‌هایی است که برای این نوع اثر برشمرده‌اند. چنین اثری حکم پارچه چهل‌تکه‌ای را دارد که از پارچه‌های رنگ و وارنگ به هم آمده‌اند و مجموعه واحدی را درست کرده‌اند، تکه‌هایی از زندگی شخصیتی با مرحله تحول‌یافته‌ای کنار هم آمده و رمان داستان کوتاه «مادر، عشق و دیگر هیچ» را به وجود آورده است.» مادر، عشق و دیگر هیچ مجموعه ۴۲ داستان است که به همین صورتی که میرصادقی در آغاز کتاب توضیح داده کنار هم قرار گرفته‌اند. این کتاب را نشر قطره منتشر کرده است.

مصائب جهان دیجیتال



«موبایل مرد مرده»، نمایش‌نامه‌ای است از سارا رول که با ترجمه دلارا نوشین از طرف نشر قطره منتشر شده است. در توضیح پشت جلد این نمایش‌نامه درباره آن چنین می‌خوانیم: «نمایش‌نامه «موبایل مرد مرده» به بررسی ضدیت قابلیت‌های تکنولوژی مدرن در مواجهه با انسان منزوی یا حتی اجتماعی در عصر حاضر و همچنین تنهایی و عدم ارتباط انسان معاصر می‌پردازد. هر مخلوق بشری کاشف رمز و راز دیگر هم‌نوعان است. وقتی «چین» موبایل یک مرد مرده را به مالکیت خود درمی‌آورد، وارد سفر رازآلودی می‌شود که منجر به کشف خویشن و دستیابی به آگاهی می‌شود: سفر ادیسه‌وار زنی که مجبور می‌شود در مقابل پیش‌فرض‌های خود درباره اخلاق، رستگاری، عشق، مرگ و نیاز به اتصال با یک جهان غرق در عناصر دیجیتال روبه‌رو شود. سارا رول کم‌دی جذابی خلق کرده که در آن مصائب جهان دیجیتال در خطی باریک بین واقعیت و خیال در حرکت است. جایی که ارتباط حقیقی انسان‌ها فرض‌شان را به ارقام صفر و یک می‌دهند».